

بالاحصار کابل و پیش آمد های تاریخی

از ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۶:

سردار دوست محمد خان چون فاتح از

سردار دوست محمد خان در کابل

هند کی به کابل برگشت سر راست به بالاحصار

افکار جدید:

رفت و در حالی که بطرف قلعه تاریخی در حرکت

بود افکار جدیدی که موافق وقت و زمان

آمدن سردار محمد عظیم خان

و موقف او و برادرانش بود در دماغش دور

در کابل ،

میزد . تا حال هر فعالیتی که میکرد عایه

دو برابر و نقشه های آنها ،

شاه محمود و پسرش کامران قانلان برادرش

ایوب شاه شاه انتخابی سردار

وزیر فتح خان بود و در آن فعالیت ها برادرانش

محمد عظیم خان

هم آهنگ بودند ولی حالا که شاه محمود

سلطان علی شاه شاه انتخابی سردار

شکست کرده و به گوشه دور افتاده بی در هرات

دوست محمد خان

فراری شده است دیگر موضوع او اقل در فرصت حاضر در بین نیست و او که خور در تریب

برادران میباشد کابل را به تنهایی متصرف شده و اختیار شهر و اداره آن تماماً

در دست اوست . آیا این وضعیت دوام میکند ؟ یا سائر برادران بزرگ و حتی مقتدر

که در کشمیر و قندهار و پشاور و دیگر جات هستند میگذارند که وی مالک ارقاب

کابل باشد ؟ چون سردار دوست محمد خان با زیرکی خاصی که داشت میفهمید

که این وضع دیری نخواهد پایید در صلح برآمد که موقعیت سلطان علی شاه ، شاه

انتخابی خویش را تقویت کند . این شاه پشالی را اگر تا حال علیه شاه محمود

ایستاده کرده بود حالا او را برای تقویت موقف و مقام خود علیه برادران استعمال

خواهد کرد و به همین مناسبت طبق بعضی منابع همینکه از هند کی غائب و منصور

برگشت سر راست به بالاحصار شهر آمده و پادشاهی شاه انتخابی خویش را رسماً

اعلان کرد .

سردار محمد عظیم خان که در سن و سال از سردار دوست محمد خان بزرگتر

بود و با حکومت چند ساله در کشمیر دارای سرشاری گرد آورده بود و اقتدار

بسیار زیاد در دستش بود و ای بعد از وزیر فتح خان در میان سائر برادران در عزم

و اراده و تدبیر امتیاز داشت بیشتر روی صحنه برآمد .

پیشتر به گوشه بی از فعالیت های او در کشمیر علیه دشمنان برادرش وزیر فتح خان

(دستگاه سلطنت شاه محمود) اشاره ای کردیم و حتی خود همین سردار

افکار جدید:

آمدن سردار محمد عظیم خان

در کابل ،

دو برابر و نقشه های آنها ،

ایوب شاه شاه انتخابی سردار

محمد عظیم خان

سلطان علی شاه شاه انتخابی سردار

دوست محمد خان

فراری شده است دیگر موضوع او اقل در فرصت حاضر در بین نیست و او که خور در تریب برادران میباشد کابل را به تنهایی متصرف شده و اختیار شهر و اداره آن تماماً در دست اوست . آیا این وضعیت دوام میکند ؟ یا سائر برادران بزرگ و حتی مقتدر که در کشمیر و قندهار و پشاور و دیگر جات هستند میگذارند که وی مالک ارقاب کابل باشد ؟ چون سردار دوست محمد خان با زیرکی خاصی که داشت میفهمید که این وضع دیری نخواهد پایید در صلح برآمد که موقعیت سلطان علی شاه ، شاه انتخابی خویش را تقویت کند . این شاه پشالی را اگر تا حال علیه شاه محمود ایستاده کرده بود حالا او را برای تقویت موقف و مقام خود علیه برادران استعمال خواهد کرد و به همین مناسبت طبق بعضی منابع همینکه از هند کی غائب و منصور برگشت سر راست به بالاحصار شهر آمده و پادشاهی شاه انتخابی خویش را رسماً اعلان کرد .

سردار محمد عظیم خان که در سن و سال از سردار دوست محمد خان بزرگتر بود و با حکومت چند ساله در کشمیر دارای سرشاری گرد آورده بود و اقتدار بسیار زیاد در دستش بود و ای بعد از وزیر فتح خان در میان سائر برادران در عزم و اراده و تدبیر امتیاز داشت بیشتر روی صحنه برآمد .

پیشتر به گوشه بی از فعالیت های او در کشمیر علیه دشمنان برادرش وزیر فتح خان (دستگاه سلطنت شاه محمود) اشاره ای کردیم و حتی خود همین سردار

دوست محمد خان که اینک کابل را گرفته است به امر و اجازه و کمک پوی او فرستاده شده بود سردار محمد عظیم خان چون شنید که کابل بدست دوست محمد خان افتاده و اخیر الذ کر شهزاده سلطان علی را به پادشاهی برداشته است دچار حیرت شد و در عالم اندیشه درک کرد که اگر این وضع به همین حال بماند برادر کوچکش دوست محمد خان در پایتخت کشور کسب اقتدار مزید خواهد کرد و او بحیث حکمران کشمیر تابع او امر از خواهد شد. لذا برادر دیگر نواب جبار خان را به کشمیر گذاشته اول خراسان از و چون شاه شجاع درین نقشه ها استفاده کند حتی او را به قبول پادشاهی و آمدن پشاور و کابل دعوت کرد ولی نقشه های ایشان بر هم خورد و شجاع که درین وقت ها با انگلیس ها هم در تماس بود برای آزمایش بخت خویش راه سند و شکار پور را پیش گرفت و سردار محمد عظیم خان به پشاور رسید :

قراریکه پیشتر ذکر کردیم حینی که سردار دوست محمد خان به امر و اجازه سردار محمد عظیم خان از کشمیر برآمده و اراده رفتن کابل را داشت شهزاده ایوب ابن تیمور شاه را به پادشاهی برداشته بود چنانچه نامبر ده مدتی به همان لقب در آنجا ماند و بعد طرف حمله های شاه شجاع قرار گرفت و به سردار محمد عظیم خان استغاثه کرد تا اینکه سردار مذکور خود به پشاور آمد و وقت حرکت بطرف کابل برای ختنی ساختن نقشه برادرش دوست محمد خان راه حلی ازین بهتر نیافت که او هم برای پوشانیدن امال شخصی شاه انتخابی داشته باشد چون از شهزاده یا شاه ایوب کسی بهتر نمی یافت او را به عنوان شاه با خود گرفت .

دوشاه در کابل یکی در بالا حصار سردار دوست محمد خان فوری به برادر و دیگری در قلعه وزیر : عظیمش اطلاع داد که وی شاهی از میان شهزادگان سدوزائی انتخاب کرده که عبارت از سلطان علی شاه است ولی سردار محمد عظیم خان به او و به شاه انتخابی او و قعی نگذاشته باشاهی که در حمایت خود گرفته بود وارد کابل شد و اینک دوستدار بارکزائی ، دوتن از پسران مرحوم سردار پاینده خان و دو برادر وزیر فتح خان را در شهر کابل بهم مواجهه می بینیم که دوتن از شهزادگان سدوزائی سلطان علی شاه بن زمان شاه و ایوب شاه بن تیمور شاه را هر یک به زعم خود و از طرف خود به پادشاهی انتخاب کرده و اتفاقات دو برادر و دو وزیر بارکزائی را یکطرف و دوشاه سدوزائی را طرف دیگر بهم مقابل ساخته

است و بعبارت دیگر یک پادشاه سدوزائی و وزیر بارکزائی بایک پادشاه سدوزائی و وزیر بارکزائی دیگر بهم رو برو گردیده اند.

چون سردار دوست محمد خان توان مقابله را با سردار محمد عظیم خان ندید بخیال افتاد که خود را به غزنی بکشد و آنجا را پایگاه محکمی برای خود بسازد او بدان سورت و شاه انتخابی او سلطان علیشاه در مقابل پادشاه تازه پادشاه را در از بالاحصار برآمده و در قلعه وزیر فتح خان ساکنی گرفت؛ ظاهراً از پادشاهی او چیز نمانده بود ولی او هم هنوز شاه بود.

موقف افغانستان درین وقت بسیار نازک شده و کسی که ازین هنگامه های داخلی و جنگ های سدوزئی و بارکزائی و بی اتفافی خود بارکزائی ها استفاده زیاد کرد و نجات سنگ بود که قدم قدم پیش آمده درین فرصت کشمیر را از نواب جبار خان گرفته و در صدد اشغال پشاور و بره غازی خان و دیسره اسماعیل خان افتاده بود.

باری چون سردار دوست محمد خان خود را در مقابل سردار محمد عظیم خان پس پدید از ترس اینکه مبادا سائر برادرانش به سردار محمد عظیم خان که ثروت سرشاری در دست دارد پیوست شوند و در آینده مقابله با وی نتواند یک مرافقه آنی را روی کار کرد بدین نحو که سردار محمد عظیم خان با ایوب شاه زمام امور کابل را در دست بگیرند و سائر ایالات و ولایات بین برادران ایشان طوری تقسیم شود که: سردار دوست محمد خان در غزنی، بار محمد خان و برادرانش که در پشاور بودند در پشاور، پدر دل خان و برادرانش که قندهار را در دست داشتند در قندهار، نواب جبار خان که کشمیر را از دست داده است در قلات غلزائی حکومت کند و مطیع کابل باشد و محمد زمان خان پسر نواب اسد خان حکمران جلال آباد گردد (۱)

اعلان سلطنت مجدد سلطان سردار دوست محمد خان بعد طیدن های
علیشاه: زیادی که در فتح کابل متحمل شده بود با آخره
دو شاه در یک شهر و در در مقابل ایوب شاه و سردار محمد عظیم خان
دو گوشه بالاحصار: امتیاز و اقتدار خود را از دست داده و حکومت
تجریکات دو جانبه: غزنی را چیز بسیار کوچک می شمرد باری

(۱) حیات امیر دوست محمد خان جلد اول تألیف موهن لال صفحه ۱۱۷ - صفحه ۱۱۹
عروج بارکزائی ها

دوست محمد خان که اینک کابل را گرفته است به امر و اجازه و کمک پوی او فرستاده شده بود سردار محمد عظیم خان چون شنید که کابل بدست دوست محمد خان افتاده و اخیر الذکر شهزاده سلطان علی را به پادشاهی برداشته است دچار حیرت شد و در عالم اندیشه درک کرد که اگر این وضع به همین حال بماند برادر کوچکش دوست محمد خان در پایتخت کشور کسب اقتدار مزید خواهد کرد و او بحیث حکمران کشمیر تابع او امر او خواهد شد. لذا برادر دیگر نواب جبار خان را به کشمیر گذاشته اول خراسان از وچو د شاه شجاع درین نقشه ها استفاده کند حتی او را به قبول پادشاهی و آمدن پشاور و کابل دعوت کرد ولی نقشه های ایشان بر هم خورد و شجاع که درین وقت ها با انگلیس ها هم در تماس بود برای آزمایش بخت خویش راه سند و شکار پور را پیش گرفت و سردار محمد عظیم خان به پشاور رسید :

قراری که پیشتر ذکر کردیم حینی که سردار دوست محمد خان به امر و اجازه سردار محمد عظیم خان از کشمیر بر آمده و اراده رفتن کابل را داشت شهزاده ایوب ابن تیمور شاه را به پادشاهی برداشته بود چنانچه نامبر ده مدتی به همان لقب در آنجا ماند و بعد طرف حمله های شاه شجاع قرار گرفت و به سردار محمد عظیم خان استغاثه کرد تا اینکه سردار مذکور خود به پشاور آمد و وقت حرکت بطرف کابل برای خنثی ساختن نقشه برادرش دوست محمد خان راه حلی ازین بهتر نیافت که او هم برای پوشانیدن امال شخصی شاه انتخابی داشته باشد چون از شهزاده یا شاه ایوب کسی بهتر نمی یافت او را به عنوان شاه با خود گرفت .

دوشاه در کابل یکی در بالا حصار سردار دوست محمد خان فوری به برادر و دیگری در قلعه وزیر : عظیمش اطلاع داد که وی شاهی از میان شهزادگان سدوزائی انتخاب کرده که عبارت از سلطان علی شاه است ولی سردار محمد عظیم خان به او و به شاه انتخابی او و قعی نگذاشته باشاهی که در حمایت خود گرفته بود وارد کابل شد و اینک دو سردار بارکزائی ، دوتن از پسران مرحوم سردار پاینده خان و دو برادر وزیر فتح خان را در شهر کابل بهم مواجه می بینیم که دوتن از شهزادگان سدوزائی سلطان علی شاه بن زمان شاه و ایوب شاه بن تیمور شاه را هر یک به زعم خود و از طرف خود به پادشاهی انتخاب کرده و اتفاقات دو برادر و دو وزیر بارکزائی را یکطرف و دوشاه سدوزائی را طرف دیگر بهم مقابل ساخته

است و بعبارت دیگر یک پادشاه سدوزائی وزیر بارکزائی و وزیر بارکزائی بایک پادشاه سدوزائی و وزیر بارکزائی دیگر بهم رو برو گردیده اند.

چون سردار دوست محمد خان توان مقابله را با سردار محمد عظیم خان ندید بخیال افتاد که خود را به غزنی بکشد و آنجا را پایگاه محکمی برای خود بسازد او بدان سورت و شاه انتخابی او سلطان علیشاه در مقابل پادشاه تازه را رد از بالاحصار برآمده و در قلعه وزیر فتح خان ساکنی گرفت؛ ظاهراً از پادشاهی او چیز نممانده بود ولی او هم هنوز شاه بود.

موقف افغانستان درین وقت بسیار نازک شده و کسی که ازین هنگامه های داخلی و جنگ های سدوزئی و بارکزائی و بی اتفافی خود بارکزائی ها استفاده زیاد کرد رنجیت سنگ بود که قدم بقدم پیش آمده درین فرصت کشمیر را از نواب جبار خان گرفته و در صدد اشغال پشاور و بره غازی خان و دیسره اسماعیل خان افتاده بود.

باری چون سردار دوست محمد خان خود را در مقابل سردار محمد عظیم خان پس پا دید از ترس اینکه مبادا سائر برادرانش به سردار محمد عظیم خان که ثروت سرشاری در دست دارد پیوست شوند و در آینده مقابله با وی نتواند یک مراقبه آنی را روی کار کرد بدین نحو که سردار محمد عظیم خان با ایوب شاه زمام امور کابل را در دست بگیرند و سائر ایالات و ولایات این برادران ایشان طوری تقسیم شود که: سردار دوست محمد خان در غزنی، بار محمد خان و برادرانش که در پشاور بودند در پشاور، بر دل خان و برادرانش که قندهار را در دست داشتند در قندهار، نواب جبار خان که کشمیر را از دست داده است در قلات غلزائی حکومت کند و مطیع کابل باشد و محمد زمان خان پسر نواب اسد خان حکمران جلال آباد گردد (۱)

اعلان سلطنت مجدد سلطان سردار دوست محمد خان بعد طپیدن های زیادی که در فتح کابل متحمل شده بود با لایحه علیشاه: دو شاه در یک شهر و در در مقابل ایوب شاه و سردار محمد عظیم خان دو گوشه بالاحصار: امتیاز و اقتدار خود را از دست داده و حکومت غزنی را چیز بسیار کوچک می شمرد باری تجریکات دو جانبه:

(۱) حیات امیر دوست محمد خان جامه اول تألیف موهن لال صفحه ۱۱۷ . صفحه ۱۱۹ عروج بارکزائی ها

چون در همین اوقات پادشاه بسی تخت و تاج سد وزائی شاه شجاع و تشبثات او در سند و شکارپور بگوش میرسید سردار محمد عظیم خان مصمم شد که از راه قندهار خود را بدان طرف ها برساند و ضمناً مالیات سند را جمع کند ولی بمجردیکه از غزنی بطرف هترو روانه میشد سردار دوست محمد خان از غیاب او استفاده نموده بکابل آمده مجدداً سلطان علیشاه را به پادشاهی برداشت برخی گویند که سلطان علیشاه از باغ وزیر برآمده در خانه ثنی که در بالا حصار داشت اقامت گزید. اینجا است که دوشاه سد وزائی ایوب شاه بن تیمر شاه و سلطان علیشاه بن زماشاه را در دو گوشه بالا حصار مشاهد می‌کنیم. علت ظهور این وضع غیر عادی که طول زیاد نکشید این بود که برادران باریک زائی که قسمت اعظم خاک افغانستان در حیطه تصرف شان درآمده بود در اثر بسی اتفاقی و عدم تمکین به یکدیگر از میان خود یکی را به پادشاهی انتخاب نمیتوانستند.

رسیدن بیک موافقه در تقسیم خاک افغانستان میان آنها آسان تر بود نسبت به تشکیل یک سلطنت مرکزی. بهر حال سردار محمد عظیم خان در اثر حرکت سردار دوست محمد خان و اعلان سلطنت مجدد سلطان علیشاه قهر مجبور به مراجعت شد و بار دیگر دوشاه و دو وزیر با هم مواجه گردیدند و به حکم اینکه دوشاه در یک شهر ننگیند از بین رفتن یکی از آنها حتمی بود.

این فرصتی است که رقابت دو سردار باریک زائی شدت یافته و به تحریکات بسیار شدید علیه یکدیگر متشبث شدند و حتی نقشه امحای یکدیگر را سردست گرفتند.

مخالفت و مخالفت دو سردار و دوشاه شدت

نقشه قتل :

کشته شدن سلطان علی شاه بدست پیدا کرد و طرفین به کشیدن نقشه های قتل شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه ، یکدیگر متشبث شدند سردار دوست محمد خان و سردار محمد عظیم خان برای نابود ساختن پادشاه متقابل خود کوشش بسیار داشتند و شاهان انتخابی خود را تحریک به قتل یکدیگر می کردند . سردار دوست محمد خان در طرح این نقشه پیش قدم بود و ای هر چه اصرار کرد شاه دست نشانده او سلطان علیشاه به قتل رقیب خود ایوب شاه اقدام نکرد بلکه از وزیر خود رنجیده و اظهارات او را تقبیح می نمود . برعکس تحریکات

سردار محمد عظیم خان بجان ایوب شاه کارگزار افتاد زیرا چنین پیشنهاد کرده بود که اگر شاه رقیب شاهی خود را از میان بردارد او هم برادرش دوست محمد خان را نابود خواهد ساخت .

شهادت اسماعیل پسر ایوب شاه برای انجام این مقصد شوم حاضر شده و در ساعات اخیر یکی از شب ها که تاریکی کنگرهای بلا حصار را فرا گرفته بود خویش را به اطاق خواب سلطان علی شاه رسانیده و شبانه نگاه رقیب پدرش را بقتل رسانید و بدین ترتیب عمر و اقبال یکی از پسران زمان شاه پایان یافت ایوب شاه هر چه اصرار کرد سردار محمد عظیم خان به کشتن برادر خود را رضی نشد ولی کینه میان او و سردار دوست محمد خان شدت یافت .

بالاخره بعد از کشته شدن سلطان علی شاه و بعد از اعطای یکمشت پول به وساطت نواب صمد خان، به سردار دوست محمد خان و قانع ساختن وی عجلتاً به حکومت غزنی، سردار محمد عظیم خان کمی از طرف کابل رخصت شد تا به سند و شکار پور متوجه شود زیرا در آنجا دو مسئله قابل توجه فوری بود: یکی آمدن شاه بی تخت و تاج سدوزائی شاه شجاع و دیگر جمع آوری مالیات آن نواحی. جزئیات این مطالب چون خارج موضوع این اثر است بدان کاری نداریم محض برای مراعات تسلسل واقعات همین قدر متذکر می شویم که در سال ۱۲۳۶ سردار محمد عظیم خان با پسرش سردار حبیب الله خان و سردار دوست محمد خان خانم غزنی (در بین وقت بجای سردار دوست محمد خان برادرش سردار امیر محمد خان در غزنی به اداره امور مشغول شد) و سردار شیردل خان بطرف سند رفت و علی الرغم شاه شجاع که از طرف انگلیس ها هم در خفا تقویت میشد به جمع آوری مالیات سند و شکار پور مشغول شد و شجاع در میان سندیان موفقیتی نیافته به لو دیانسه مراجعت کرد و سردار محمد عظیم خان با این که آنجا هم به مخالفت برادران مواجعه شد به استحصال دو لاک روپیه مالیه موفق گردید و در حالیکه سردار رحمدل خان را به حکومت سند گذاشت و قندهار کماکان بدست شیردل خان باقی ماند به کابل مراجعت کرد . عندالمرآجه به کابل عوض اینکه روابط میان دو برادر یعنی سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان بهتر شود، بدتر شد. ایوب شاه در ظاهر امر پادشاه بود و در بلا حصار بر تخت شاهی تکیه زده بود ولی اقتدار و ثروت هر دو در دست

سردار محمد عظیم خان بود و سردار دوست محمد خان با تشبثات هیجان آمیز که غریزه فطری او بود پیخو است هر دو چیز مذکور را از کف برادر خو دبر باید .

برخی منابع معتقدند که بعد از مراجعت از قندهار به کابل ، سردار دوست محمد خان از طرف برادرش سردار محمد عظیم خان به حکومت کهستان تعیین شد و برخی دیگر چنین وانمود میکنند که دوست محمد خان درین فرصت مدتی به اغوای طرفداران خود چه در کابل و چه در استالاف علیه برادر کوشید و بعد نزد دسته بردران دیگر خود به پشاور رفت و از طرف آنها به حکومت کوهات تقرر یافت تا اینکه سردار محمد عظیم خان و ایوب شاه به اتفاق هم برای جمع آوری مالیات به پشاور رفتند و دوست محمد خان را با وعده اعطای پول بیشتر و ولایت کلان تر بسکابل آوردند ولی این دلداری ها او را متسللی ساخته نتوانسته و بار دیگر در کابل میانه آنها بر هم خورد . سردار دوست محمد خان خود را به غزنی کشید و آن قلعه مستحکم را پایگاه مقاومت و مخالفت علیه برادرش ساخت و هر چند نواب صمد خان وساطت کرد روابط آنها اصلاح نشد و کار به لشکر کشی و توپ کشی کشید و سردار محمد عظیم خان مجبور شد که ایوب شاه را در بالا حصار گذاری کرده برای مقابله دوست محمد خان به پای دیوارهای حصار غزنی حاضر شود . در حالیکه مخاصمت دوام داشت هر دو برادر در خیمه بیرون حصار قلعه بهم ملاقات کردند و جنگ به صالح انجامید .

ازین پراگندگی و بی انفاقی آنکه در قدم اول استفاده میکرد رنجیت سنگ بود که اینک قدم دیگر بطرف دیر : اسماعیل خان و پشاور گذشت و سردار یار محمد خان حاکم شهر اخیر الذکر از کابل از برادرش سردار محمد عظیم خان کمک خواست و در نتیجه میان رنجیت سنگ و سردار محمد عظیم خان در اوائل سال ۱۸۲۳ م در حوالی نوشهره جنگی بوقوع پیوست که در اثر مخالفت برادران و سازش آنها بطرف مقابل و ثقل ثروت که با خود در مجاورت میدان جنگ آورده بود سردار محمد عظیم خان شکست کرد .

وفات سردار محمد عظیم خان سردار محمد عظیم خان در اوائل ماه ذالحجه
در کوتل لته بند کابل و دفن او در سال ۱۲۳۸ (اوائل ۱۸۲۳ م) در حالیکه
مزار عاشقان و عارفان : از مخالفت برادران دلسی پردرد داشت

و ناکامی خویش را در مقابل بیگانگان بیشتر به بی اتفاقی برادران حمل می‌کرد
 بازخمی که در میدان جنگ برداشته بود با بدن زخمی و روح افسرده از پشاور به
 جلان آباد آمد و از آنجا روانه کابل شد در راه به مرض پیچ دچار شده و بعمر ۳۸
 سالگی در نیمه اول ذالحجه سال ۱۲۳۸ در کوتل لته بند وفات نمود و جنازه او را
 به کابل آورده و در مزار عاشقان و عارفان علیه الرحمه بخاک سپردند عاجز کابلی
 شاعر معروفی که درین وقت پیر و زمین گبر شده بود در رثای او چند بیتی دارد که اینک
 از دیوان او نقل می‌کنیم : (۱)

سوی یار باقی ازین ملک رفت	محمد عظیم آن جهان و داد
نک و رو نک و خوی والا گهر	جو اد جو انبخت نیکو نژاد
زامدادحی ناظم هند و سند	بفیض اذل را بسط این بلاد
با ندوه و غم داد جان از جهان	بدر رفت با دود دل فامراد
ببخشی گناهان وی یامعین	ز احکام رحمت بیوم انمعاد
یکی از مصارع چو گیری شمار	بوی جمله راهست این اتحاد
چو پر سند از سال فوتش بگو	بخلد برین ایزدش جا دها د

هزار و دویصد سی با سی و هشت	کنزین مسکن شر بخیر البلاد
پس از تو به... و صد ق و صفا	سفر کرد سر دارر و شن نهاد
سر سر فرازان گردن کشان	محمد عظیم بزرگی نهاد
سپهدار گردن کش و مالک گبر	امیر نکو رای با عدل و داد
زبارک بل از جمله دران بیان	امیری بدین شان و شوکت نژاد
چو در فکر تاریخ فوتش شدم	فنون حیات غیبی رخ بر کشاد
ازین چهارده مصرع متن لوح	خرد چسارده جا امزده داد

کابل دست سردار حبیب الله سردار محمد عظیم خان بعد از وفات دوارث
 خان پسر محمد عظیم خان . گذشت : یکی پسری بنام سردار حبیب الله
 و دیگر ثروت سرشار چون در زندگانی سردار مرحوم پسرش کم و بیش
 به کارها دخالت میکرد بعد از فوت پسر در رحا لیکه دارائی سرشاری بالغ

بر ۹ لک روپیه نقد در اختیارش بود نقش پدر را به عهد گرفت. شبهه نیست که درین وقت ابوب شاهر قدر هم بسی اختیار بود به صفت شاه در بالاحصار نشسته و پسرش شهزاده اسماعیل بیشتر در پیرامون او فعالیت میکرد. سردار حبیب الله که خویش را وارث پدر در جمله اختیار میدانست خواست شاه دست نشاندگی پدر خود را که افسی السابقی بی اختیار بگذارد و در مدخله امور راه ندهد.

ناگفته نماند که میان سردار محمد عظیم خان و پسرش فریق زیاد بود و سردار حبیب الله به هیچ نحوی جای پدر را گرفته نمیتوانست. به استثنای ثروت سرشار کدام صفت بارزی نداشت و گذشته از بی کفایتی آدم خوش گذران بود و حتی به عقیده بعضی منابع خلل دماغ هم داشت چنانچه به همین جهت سردار محمد عظیم خان، نواب جبار خان را وصی و ولی و مشاور پسر خود تعیین کرده بود ولی حبیب الله خان به وصایای کاکای خود گوش نداده و با تفویض حکومت غزائی او را از خود دور کرد و خویش را بلاعبارت روی صحنه فعالیت در بالاحصار کابل کشید. خبر وفات سردار محمد عظیم خان به مشرودی که در شرق و غرب در پشاور و قندهار و فراده رسید هر دو دسته برادران پشاور و قندهاری گوش به آواز واقعات کابل شدند و قراقری که بعد ها به تدریج می بینیم با تحول اوضاع متوجه کابل میگردد.

ثروت و اقتدار میان دیوارهای کابل بدست جوانی خودخواه و عیاش افتاده و برای نصاحب آن یکطرف منازعه میان ابوب شاه و سردار حبیب الله خان در بالاحصار در میگیرد و از جانب دیگر تمام برادران باریک زائی یکی بعد دیگری و بالاخره دسته جمعی متوجه کابل میشوند و شهر و بالاحصار آن صحنه یک سلسله پیش آمدهائی میشود که کمتر نظیر آنرا از نظر غرابت در چوکات نسبتاً کوتاه زمان در جای دیگر میتوان یافت.

تصادم میان ابوب شاه و پسرش وقت فوت سردار محمد عظیم خان سردار شهزاده اسماعیل و سردار حبیب الله دوست محمد خان بحدیث حاکم در کوهستان بود و برادران قندهاری در اواسط ذی الحججه ۱۲۳۸ حین حمله بطرف هرات

در لاش و جوین ازین خبر اطلاع یافتند. سردار دوست محمد خان برای اجرای نقشه های خود فوری عازم غزنی شد و سردار رکهندل خان و شیردل خان برای مقابله با شاه محمود به رفتن بطرف هرات ادامه دادند و پر دل خان به قندهار برگشت.

علی العجاله فوری بعد از مراسم تدفین سردار محمد عظیم خان بین پسرش که جانشین او شده بود و پادشاه انتخابی اش ایوب شاه که در بلا حصار بر مسند پادشاهی تکیه زده بود تصادم واقع شد. سردار حبیب الله میخواست شاه را در نظر نگرفته و به نیروی پولی که داشت خودسرانه رفتار کند و برای تقویت خود از سردار پر دل خان دعوت نمود که فوری بکابل بیاید. پسر ایوب شاه، شهزاده اسماعیل که او ضاع را بچشم باز نمی نگریست از پدر خواهش نمود که پیش ازینکه وقت بسگذرد و پر دل خان بکابل برسد ثروت سردار محمد عظیم خان را از پسرش بگیرد. ایوب شاه سخنان و خواهشات پسرش را ناشنیده گرفت و در نتیجه میان آن دو اختلاف نظر پیدا شد و شهزاده اسماعیل به بهانه میله و ساعت تیری خویش را به (سنجتک) کشید «سنجتک» عقب کوه منار چکری در خوش آب و هوا و متزوی است و میله جای شاه محمود - سد و زای بشمار میرفت و در آنجا عمارت کوچکی هم بنا کرده بود (۱) ایوب شاه چون از قضیه اطلاع یافت چند نفر از معتمدان خویش را برای برگرداندن شهزاده به کابل به آنجا فرستاد. باری رقابت و اختلاف نظر ایوب شاه و پسرش با سردار حبیب الله پسر سردار محمد عظیم خان وضع باریکی در کابل بمیان آورده بود که چندان بی شباهت به رقابت ایوب شاه و سلطان علی شاه نبود و دیدیم که آن قضیه بکجا انجامید و چطور شاه اخیرالذکر از میان رفت.

پر دل خان در صحنه ۱
مهر دل خان در معیت وی :
ملاقات پر دل خان و ایوب شاه در
بلا حصار :
گذر عرب های بلا حصار در دست
حاضر باشان پر دل خان :

پر دل خان که به مصلحت برادران خود عزم داشت فوری بعد از خبر وفات سردار محمد عظیم خان بکابل بیاید دعوت حبیب الله خان را نعمت غیر مترقبه دانسته و خویش را روی صحنه حساس و اقععات رسانید. از طرف میزبان خود به گرمی استقبال شد و بعزت در کابل

می بود تا چند روزی سپری شد و خواهش ملاقات از ایوب شاه کرد

چطور تالار در بار به میدان قتال

تبدیل شد :

در جریان صحبت تفنگ ایوب شاه

در سینه پردل خان مانده شد :

کشته شدن شهزاده اسماعیل به دست

حاجی علی کهستانی :

دستگیر شدن ایوب شاه :

تاراج قصر شاهی بالا حصار :

بردن شاه به باغ وزیر :

پناه گزینی ایوب شاه به لاهور

نزد در نجات سنگ

درین روزها کابر و بالا حصار شهر تقریباً

مجزی از هم زندگانی میکردند و رفت و آمد

و ارتباط میان قنقله و شهر کم شد. بود طبیعی قبول

ملاقات پردل خان که برادرش

مهردل خان هم به معیت او آمده بود و مهمان

حبیب الله خان بودند برای ایوب شاه کار آسان

و ساده نمی نبود. شاه و پسرش شهزاده اسماعیل

بعد از تفکر زیاد چون از پند یرفتنی سردار بارک

زانی چاره نداشتند در خواست ملاقات را قبول

کردند ولی به شرطی که پردل خان تنها باشد

و تنها به بالا حصار بیاید.

روز موعود دروازه های بالا حصار باز شد

و سردار پردل خان و مهردل خان وارد شدند. حاضر با شان

آنها که در میان آنها عده زیاد کهستانی دید. همیشه فوری از عقب فشار آورده و محله

عرب ها را در بالا حصار اشغال کردند و از همین دقیقه

اول ورود سرداران وضع بالا حصار از شکل عادی برآمد. پردل خان و مهردل خان

بعد نمی از حاضر با شان مساح به طرف بارگاه شاهی پیش رفتند و در درب قصر باز

عین همان وضعی تکرار شد که در دروازه حصار بعمل آمده بود یعنی پردل خان

و برادرش داخل حیاط قصر شده و از انجا به تالار دربار رفتند و عقب آذرها حاضر

با شان اول حویلی و بعد داخل تالار را بر کردند و با سردار پردل خان و مهردل خان

وارد اطاقی شدند که ایوب شاه و پسرش شهزاده اسماعیل منتظر ایشان بودند ولی

آنها هم آنقدر غافل نبوده و تفنگ های خویش را باخورد داشتند. بعد از تعارفات

و مختصر صحبت های عادی اشاره هائی با چشمه و ابرو میان سرداران

و حاضر با شان شروع شد و طرف مقابل فهمیده فوری احساس خطر کرد، شاه

و شهزاده دهن تفنگ های خویش را به سینه سردار پردل خان و مهردل خان گذاشتند.

حاضر با شان فوری مداخله کرده میل های تفنگ را از روی سینه سرداران عقب

زدند ولی درین مداخله یک نفر آنها زخمی و نفر دیگر کشته شد و در نتیجه اطاق

ملاقات به میدان قتل مبدل گردید و صدای فیر تفنگ و دود بسا روت در فضا پیچید و طرفین بهم در او بختند و شهزاده اسماعیل در اثر فیر گاو له حاجی علی کهستانی کشته شد و ایوب شاه اسیر گردید. شهزاده اسماعیل همان کسی بود که حین آمدن سردار محمد عظیم خان بکابل به تحریک اخیر الذکر به موافقت پدر، سلطان علیشاه راشبا نگاه در اطاق خوابش در همین بالا حصار به قتل رسانیده بود چون خون ناحق دست از دامان قاتل برنمیدارد اینک قرار بکه می بینیم شاید در همان اطاق یا در اطاق دیگر همان قصر پیش چشم پسرش کشته میشود.

با ری با خلع ایوب شاه بن تیمور شاه آخرین شاه سلسله سدوزائی کابل از میان رفت. ملتفت باید بود که اینجا سلسله سدوزائی آنهم در کابل گفته میم زیرا شاه محمود سدوزائی و پسرش کامران برای چندی دیگر در هرات سلطنت دارند و در کابل بعد از سلطنت اول امیر دوست محمد خان، شاه شجاع بسازدوم حتی پسرش فتح جنگ هم برای مختصر وقتی در داخل بالا حصار به پادشاهی میرسد که بجایش چگونگی آنرا مطالعه خواهیم کرد.

بهر حال ملاقات موعود به کشت و خون منتج شد و سرداران بسارک زائی بر شهزادگان سدوزائی غالب شدند. شاه اسیر و شهزاده کشته شد و محتویات قصر به بادیغمارفت. سرداران لرد و از بالا حصار بطرف اقامتگاه سردار حبیب الله خان رفتند و حاضر با شان تا توانستند به چور و چپاول مشغول گردیدند. خارج قصر در (میدانی دیوانخانه) و در (باغچه محکمه) که بیشتر محل اجتماع بالا حصاریان بود جمع انبوهی از مردمان داخل و خارج قلعه جمع شده و تغیر ناگهانی او ضاع همه را نگران و مضطرب ساخته بود. حاجی علی قاتل شهزاده اسماعیل، لباس های ایوب شاه راکنده بجان خود کرد و در حالی که لباس های کهنه خویش را به شاه پوشانیده بود وی را عقب اسپ خود گرفته و از حویلی قصر برآمد و طبق دستور سرداران وی را به قلعه و زیر برد. تماشای سوار کاری که لباس شاهی پوشیده و شاهی که به لباس های کهنه عقب وی سوار است بیا هوای عجیبی در کورچه های بالا حصار شهر کابل تولید کرد (۱) بدین طریق شاه اسیر و محبوس را به قلعه و زیر بردند

(۱) عروج بدارک زائی صفحه ۱۲۹. مسافرت در افغانستان و بلوچستان تألیف میسن ص ۲۶ ج ۳

و برج وریر محبس وی شد و به انواع شکنجه و عذاب گرفتار گردید تا اینکه بعد از پرداخت یک لک روپیه فشار تخفیف یافت و قبل از اینکه سردار پردل خان به قندهار مراجعت کند نواب محمد زمان خان و ساطت نمودند اسباب سفر پادشاه مخلوع و محبوس را بطرف پنجاب آماده ساخت و ایوبشاه از کابل به پشاور و از انجا با برادرش شهزاده ابراهیم و خانواده او به ماورای اتک رفت و به دیار و دربار رنجیت پناه برد.

کابل بدون شاه: سردار پردل خان و مهردل خان بعد از گزینش حبیب الله حکمران خود مختار: یک لک روپیه از ایوبشاه از کابل به قندهار مراجعت کردند و ایوبشاه به لاهور پناه گزین شد و حبیب الله خان پسر سردار محمد عظیم خان با ثروتی که داشت اقتدار هم بدست آورد و حکمران خود مختار کابل شد. سال ۱۲۳۹ اولین سالی است که در بالا حصار شاهی وجود ندارد و حبیب الله خان بدون داشتن کدام لقب معین زمام امور را در دست گرفته است. طبق وصیت پدرش، نواب جبار خاز میخواست در کارها به وی مشوره دهد ولی جوان خود را کاکا و یکی از دوستان پدرش امین الله خان لوگری را از خود دور ساخت و مشاور بزرگ او بیشتر میر حاجی پسر مرحوم میر واعظ بود.

پیش آمد سردار: از میان پسران سردار پاینده خان مرحوم دوست محمد خان که عموماً در پشاور و قندهار زندگی داشته

آنکه واقعات را از نزد یک و به دلچسپی بیشتر تماشا میکرد سردار دوست محمد خان بود طبق برخی ماخذ نامبرده حین وفات سردار محمد عظیم خان در راه حرکت از کهستان به کابل بود و در نزدیکی زیارت سید مهدی خیر مذکور بوی رسید. شرح پیش آمد سردار دوست محمد خان در مقابل این خبر غیر مترقبه و در مقابل سردار حبیب الله خان به جزئیات با اینکه بسیار دلچسپ است بسیار مشکل نیز میباشد و پاره ماخذ داخلی و خارجی که در دست است با هم کم بیش متن ناقص معلوم میشود و آنچه مسلم است این است که سردار دوست محمد خان با تیزی و روح تشبیهی که داشت موقف خود و سردار حبیب الله و سائر برادران خود را درک کرده و تصمیم گرفت بهر رنگ که شده در وقت و قدرت، از حبیب الله خان متصرف شود.